مطالعات تاریخ اسلام
سال پانزدهم، شمارهٔ ۵۹، زمستان ۱۴۰۲، مقالهٔ علمی- پژوهشی، صفحات ۳۷-۵۷

تأملی در بازخوانی نزاع اشکانی- ساسانی در کتاب‌های درسی ابتدایی دورهٔ پهلوی اول (۱۳۰٤-۱۳۲۰ش)

شهناز حجتی نجف‌آبادی[۱]

چکیده: در کتاب‌های درسی مقطع ابتدایی طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ش. روایتی از تاریخ اشکانیان در ایران صورت‌بندی شده که دارای ابعاد گفتمانی و ایدئولوژیکی معناداری است. در این روایت، دانش‌آموزان در معرض آفرینشِ روایتی از تاریخ باستانیِ ایران قرار می‌گرفتند که در آن، برآمدنِ ساسانیان به مثابه غلبهٔ نور بر تاریکی و ملی‌گرایی بر بیگانه‌پرستی بود. اشکانیان در این روایت، نه تنها ایرانی قلمداد نمی‌شدند، بلکه نوعی غلبهٔ روحِ غیرایرانی بر هویتِ ایرانی رخ داده بود که اینک به واسطهٔ ظهور ساسانیان، خاتمه یافته و دوره‌ای از رستگاریِ ملی آغاز شده بود.

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که روایتِ غالب در متون مذکور، تحت تأثیرِ کدام زمینه‌های گفتمانی و ایدئولوژیکی، تبدیل به روایتی ضدّ اشکانی شد و در نقطه مقابل آن، ساسانیان به ناجیان ایران از تاریکی و تباهی مشهور شدند؟ فرضیه این است که اقتضائات ایدئولوژیکی، الزامات مشروعیت‌بخش و همچنین تقویتِ نوعی حس ملی‌گرایی در میان کودکان مقاطع پایه، سبب برآمدن روایتی شد که در آن انکار، تحقیر و تلاش برای فراموشی میراث اشکانیان، هستهٔ کانونی آن شد.

واژه‌های کلیدی: کتاب‌های درسی، تاریخ‌نگاری، اشکانیان، ساسانیان، پهلوی اول

شناسه دیجیتال (DOI): 10.61186/pte.15.59.2

۱ استادیار گروه تاریخ و ایرانشناسی دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه میبد، میبد، ایران hojati@meybod.ac.ir
https://orcid.org/0000-0003-4156-5481

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۶ تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۱۱/۱۰

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

A Quarterly Journal of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 15, No 59, Winter 2024
Research Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir/
Scientific-Research, pp. 37-57

A Contemplation on the Reinterpretation of the Parthian-Sasanian Conflict in the Elementary Textbooks of Pahlavi I Era (1925-1941)

Shahnaz Hojati Najafabadi[1]

Abstract: In the elementary school textbooks published between 1925-1941, a narrative of the history of the Parthians in Iran has been formulated, which has significant discourse and ideological aspects. Accordingly, the students were exposed to a newly-crafted narrative of the ancient history of Iran in which the rise of the Sasanians was like the victory of light over darkness, and nationalism over xenophilia. In this narrative, not only were the Parthians not considered as Iranian, but there was also a kind of domination of non-Iranian spirit over the Iranian identity, which was terminated by the rise of the Sassanids, and thus a period of national salvation began. The main question of the present research is that which discourse and ideological contexts influenced the dominant narrative in the mentioned texts and turned it into an anti-Parthian narrative, and on the contrary, the Sassanians became known as the saviors of Iran from darkness and ruin? The hypothesis is that ideological requirements, legitimizing requirements as well as the strengthening of a sense of nationalism among elementary school children led to the emergence of a narrative, the focus of which was denial, humiliation and trying to abandon the Parthian heritage.

Keywords: Textbooks, historiography, Parthians, Sasanians, Pahlavi I era.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

DOI: 10.61186/pte.15.59.2

1 Assistant Professor, Department of History and Iranian Studies, Faculty of Humanities, Meibod University, Meibod, Iran. hojati@meybod.ac.ir https://orcid.org/0000-0003-4156-5481
Receive Date: 2023/06/27 Accept Date: 2024/01/30

مقدمه

در دورهٔ حکومت پهلوی اول، طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ش. در کتاب‌های درسی که برای مقاطع اول تا ششم ابتدایی تدوین شده بود، روایتی نسبتاً بسیط از تاریخ پادشاهی و اقتدارگرایی ایرانی، از باستانی‌ترین دوره‌ها تا روزگار معاصر صورت‌بندی شد. در تمامی این دوره‌های طولانی، گزینشی از ادوار تاریخی مختلف با پادشاهان و وزیران و دیوان‌سالاران و حاکمان و سلاطین مختلف به دست داده شد که نقطهٔ اشتراک همهٔ آنها در تفاخری نسبی بود که در روایت مؤلفان و مورخان دست‌اندرکار در تدوین این متون درسی، آشکار می‌شد. تنها استثناء در این روند، حکومت اشکانی بود. در روایت موجود، جایگاه حکومت اشکانی به صورتی تأمل‌برانگیز و متمایز، جایگاهی غیرهمسان و ناموزون است. تقریباً هیچ دوره یا حکومتی از تاریخ ایران، در این روایت فراگیر، به این اندازه مورد هجمه قرار نگرفته و دوران آن تا این اندازه سیاه و فاقد هرگونه ظرفیت روایی تشخیص داده نشد. به نظر می‌رسد تاریخ ایران در سیر خود، هر دوره‌ای از ادوار خود را با وجود نقصان‌ها و فراز و نشیب‌ها و وجود دشمنان خارجی و نزاع‌های داخلی پشت سر گذاشته، اما در این سیر، یک حکومت وجود داشت که با این سیر تاریخی هم‌سنخ نبود و آن حکومت اشکانیان است. ما در کتاب‌های درسی این دورهٔ تاریخی، با چنین روایتی از تاریخ اشکانی مواجه‌ایم؛ روایتی شگفت‌انگیز که لبریز از نادیده‌انگاری، انکار، تحقیر و فاقد جذابیت‌های روایی است. از یک چشم‌انداز گفتمانی، تولید چنین روایتی در این بازهٔ تاریخی، محصول نزاع‌های گفتمانی پیچیده‌ای است که در بافتار سیاسی و زمینه‌های تاریخی ویژه‌ای معنا پیدا می‌کند؛ زمینه‌هایی که در آن، بنا بر برخی اقتضائات ایدئولوژیکی، دورهٔ اشکانیان از حافظه ملی پاک می‌شود و به جای آن، دوران ساسانی به مثابه دوران رستگاری ملی ایرانیان، به بالاترین درجه از توجه نائل می‌شود. هدف نگارندهٔ این پژوهش آن است که زمینه‌ها و بسترهای گفتمانی برآمدن این نزاع گفتمانی را بکاود و دلایل بازتولید این نزاع اشکانی–ساسانی در کتاب‌های درسی ابتدایی این دوره را مورد تأمل قرار دهد.

تاکنون پژوهشی دربارهٔ موضوع کنونی انجام نشده، اما تحقیقات قابل توجهی دربارهٔ گرایش‌های باستان‌گرایانه و ملی‌گرایانه در دورهٔ پهلوی انجام شده است. همچنین در تحقیقاتی که درباره تاریخ‌نگاری دورهٔ پهلوی و ابعاد ایدئولوژیکی و گفتمانی آن انجام شده، اشاره‌هایی به برخی زوایای مورد بررسی در تحقیق پیش رو شده است. از این پژوهش‌ها می‌توان به کتاب‌هایی چون

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

باستان‌گرایی در دوره پهلوی با تکیه بر جشن های ۲۵۰۰ ساله (به روایت اسناد)[۱] و *تاریخ‌نگاری و ساخت هویت ملی؛ ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران*[۲] اشاره کرد. همچنین مقاله‌هایی با عنوان «جریان باستان‌گرایی و تشکیل حکومت پهلوی»[۳] و «نقش جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی در ایران؛ از قاجاریه تا پایان پهلوی اول»[۴] که در آنها به نقش زمینه‌های فرهنگی و جریان‌های غیرایرانی در بازنمایی تاریخ ایران باستان در دوره پهلوی پرداخته شده است، در زمرهٔ پژوهش‌های متاخری‌اند که در ارتباط با پژوهش حاضر انجام شده‌اند.

زمینه‌های گفتمانی برآمدن بازنمایی خاطرهٔ ساسانیان در دورهٔ پهلوی اول

روی کار آمدن حکومت پهلوی در ایران، زمینه‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی مساعدی را فراهم کرد تا تحت تأثیر آنها، خاطرهٔ ساسانیان در گستره‌ای قابل توجه زنده شود و توجه به آن شدت بیشتری بگیرد. این در حالی بود که بازنمایی تاریخ ساسانیان، هم در گفتمان رسمی و هم در زمینه‌های علمی مرتبط با حکومت پهلوی، مانند اکتشافات و حفاری‌ها، سیطرهٔ کاملی بر بازنمایی خاطرهٔ اشکانیان یافت. این مسئله خواه به دلیل کمبود داده‌ها و مستندات تاریخی قابل اتکا درباره اشکانیان بوده باشد –که به نظر می‌رسید مؤلفهٔ مهمی نیز به شمار می‌رفت– و خواه به هر دلیل دیگر، تاریخ ساسانیان را به مثابه دورانی طلایی در کنار تاریخ هخامنشیان در کانون توجهات قرار داد. این یادآوری و بازنمایی، از چند مسیر فراهم شد. نخست در تدوین و سازماندهی کتاب‌های درسی مقاطع ابتدایی و سایر مقاطع تحصیلی این دوره؛ و دوم در نهادسازی‌ها و برنامه‌های متعددی که در زمینهٔ بازنمایی تاریخ باستانی ایران در این دوره تدوین می‌شدند.

در آنچه که به متون درسی و تنظیم و تدوین کتاب‌های تاریخی برای مدارس و دبیرستان‌ها مربوط می‌شد، تلاش شد در گستره‌ای وسیع، تاریخ باستانی ایران و به‌ویژه تاریخ دورهٔ هخامنشیان

۱ صغری عامری (۱۳۹۵)، *باستان‌گرایی در دوره پهلوی با تکیه بر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله (به روایت اسناد)*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲ محمد توکلی طرقی (۱۳۹۷)، *ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران*، تهران: امیرکبیر.

۳ علی‌اکبر کجباف و زینب احمدوند (زمستان ۱۳۹۰)، «جریان باستان‌گرایی و تشکیل حکومت پهلوی»، *پژوهش در تاریخ*، س۲، ش۴، صص۱۳۷-۱۵۶.

۴ علی‌محمد طرفداری (تابستان ۱۳۹۶)، «نقش جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی در ایران؛ از قاجاریه تا پایان پهلوی اول»، *تاریخ اسلام*، س۱۸، ش۲، صص۱۴۷-۱۸۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

و ساسانیان مورد توجه قرار گیرد. این رویکردها در ذیل تلاش‌های منسجم در زمینهٔ تحول در نظام آموزش و پرورش اتفاق می‌افتاد. بنابراین لزوم توجه به تاریخ ایران، به‌ویژه دوران باستان بیشتر شد. از دیدگاه نگارنده، هدف از این رویکردها این بود که از سنین پایین، نوعی ذهنیت ملی‌گرایانه با تأکید بر خوانشی رسمی از تاریخ ایران باستان ترویج پیدا کند که در جای خود، به آگاهی‌های ملی و نوعی حس وطن‌دوستی در میان نسل‌های جدید کمک کند. اگرچه از حدود سال ۱۳۰۴ش. و با نظارت شورای عالی معارف، آموزش تاریخ در دبستان‌ها کم‌وبیش دنبال شد (ن.ک. به: سی و چهارمین جلسه شورای عالی معارف، ۲۷ مهرماه ۱۳۰۴)، اما تداوم آن به شکلی روشمندتر از حدود سال ۱۳۰۶ش. اتفاق افتاد. اهمیت این بازنگری در آموزش تاریخ، این بود که برای نخستین بار سرفصل‌هایی مستقل برای آموزش تاریخ دورهٔ اشکانی و ساسانی در نظر گرفته شد؛ با این تفاوت که مقرر شده بود تاریخ اشکانیان به صورت مختصرتری آموزش داده شود. بر اساس این دستورالعمل، باید بخش‌هایی از تاریخ ایران قبل از ساسانیان، اشاره‌هایی به تاریخ اشکانیان و تاریخ ساسانیان تا ظهور اسلام و اواسط عباسیان، در پایهٔ سوم ابتدایی تدریس می‌شد. «سلسلهٔ کیان به اختصار، سیروس، داریوش، اردشیر درازدست، دارا، اسکندر، ظهور دین مسیح، سلسله ساسانیان به اختصار، اردشیر بابکان، یزگرد اول، شاپور اول، شاپور دوم، قباد، انوشیروان، یزدگرد سوم، اسلام، مختصری از اسلام» (سالنامه احصائیه، ۱۳۰۶: ۱۶۴). در ابتدای برخی از این کتاب‌ها روایتی حماسی و پرشور از تاریخ پادشاهی در ایران به دست داده می‌شد: «ایران در قدیم مردان و پادشاهان بزرگ داشته است که پیوسته بر وسعت آن می‌افزودند ولی بعدها به واسطه بی‌کفایتی برخی پادشاهان قسمت زیادی از وطن ما را بیگانگان تصرف کردند. مملکت ایران در زمان قدیم خیلی بزرگ بوده و تقریباً وسعت آن چهار برابر ایران اکنون بوده است. ایرانیان قدیم به نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری به زراعت و کشاورزی می‌پرداختند و مردمانی موحد بودند و خدا را اهورامزدا می‌نامیدند. ایرانیان قدیم زرتشتی بودند و زرتشت را پیغامبر خود می‌دانستند. زرتشتیان آب و خاک و باد و آتش را احترام می‌نهادند. مذهب حالیه ما ایرانیان اسلام است و ما را مسلمان می‌گویند» (فره‌وشی، ۱۳۴۱ق: ۴-۵).

در ادامه، با اشاره به رویداد اسطوره‌ای تقسیم جهان میان فرزندان توسط فریدون و اختلافات سلم و تور با ایرج بر سر مناطق سه‌گانه و کشتن ایرج توسط آن دو برادر، به پادشاهی منوچهر فرزند ایرج اشاره می‌شد: «از دودمان ایرج پسری به دنیا آمد که وی را منوچهر نام نهادند. چون

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

منوچهر بزرگ شد فریدون تخت و تاج ایرج را به وی واگذارد. منوچهر به خونخواهی پدر با سلم و تور جنگ کرد و آنها را شکست داد. منوچهر پس از چندی درگذشت و پسر او نوذر شاه گردید» (کتاب چهارم ابتدایی، ۱۳۱۰: ۲۲). علاوه بر این، شخصیت کوروش با عنوان «کوروش کبیر» در برخی از این متون تاریخی مورد توجه قرار می‌گرفت. اخلاق و دین در دورهٔ هخامنشی و توضیح مختصری دربارهٔ دین زرتشتی و خود زرتشت، بخش دیگری از تاریخ دورهٔ هخامنشیان در این متون درسی بود. «زرتشتیان پروردگار را اهورامزدا می‌نامند که فاعل خیر و بخشاینده و مهربان است و فاعل شر را اهریمن گویند که آفریننده زشتی و ناخوشی و دروغ است. ایرانیان معتقد بودند که عاقبت اهورامزدا بر اهریمن غلبه خواهد یافت. انسان باید کار خوب از قبیل زراعت و احسان و راستگویی و درستکاری پیشه کند تا خدا از وی راضی شود و اهریمن بر او دست نیابد» (*تاریخ ایران*، ۱۳۰۹: ۹).

علاوه بر سیاست‌های آموزشی و رویکردهای ایدئولوژیکی نسبت به آموزش تاریخ در مدارس، زمینهٔ دیگری که تاریخ باستانی ایران با محوریت ساسانیان، در آن برجسته شد و در عین حال، تاریخ اشکانیان تحت تأثیر آن دوباره نادیده گرفته شد، تأسیس نهادهایی چون موزهٔ ملی بود که قرار بود در گستره‌ای وسیع و البته منسجم، خاطرهٔ ایران باستان را در بُعد مادی و ملموس آن احیا کند (در این زمینه ن.ک. به: حامدی، ۱۳۹۵: ۳۵–۵۵؛ بیگدلو، ۱۳۹۸: ۱۰۵–۱۱۳). درواقع، می‌توان گفت تأسیس این سازهٔ مدرن، تمام گرایش‌ها و دلبستگی‌های ایدئولوژیکی حکومت پهلوی اول در زمینهٔ بازنمایی تاریخ باستان ایران را نمایندگی می‌کرد؛ به همین دلیل مسئلهٔ کاوش‌ها در ایران و نظارت بر آن، برای شخص رضاشاه بسیار حائز اهمیت بود و از دانشمندان اروپایی به دلیل تداوم حفاری‌ها در جاهایی چون شوش و تخت جمشید سپاسگزار بود (افسر، [بی‌تا]: ۹۳). در چنین شرایطی، رضاشاه و نخبگان اطراف وی، ایدهٔ ساخت موزه ملی را مطرح کردند. در اینجا طیفی از شخصیت‌های داخلی و متخصصان خارجی تلاش کردند با تأسیس این موزه، روایت تازه‌ای از تاریخ باستان ایران را با محوریت هخامنشیان و ساسانیان به دست دهند. الهام گرفتن از طاق کسرای ساسانیان در طراحی در ورودی موزهٔ ملی، خود گواهی بر این مسئله بود. «در بین این آثار، اشیای مربوط به سلسله‌های هخامنشی و ساسانی بیشتر مدّ نظر قرار می‌گرفت که آشکارا نشان‌دهندهٔ خواست دولتمردان برای پیوند دادن سلسلهٔ پهلوی با آنها بود» (مصطفوی، ۱۳۲۶: ۴۱). افتتاح موزه در تحریک احساسات ملی مردم و معنی بخشیدن به مفهوم میراث فرهنگی و آثار

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

تاریخی غنی کشور، سهم چشمگیری داشت (هلوینگ و رحیمی‌پور، ۱۳۹۵: ۶۸)، اما آنچه به ابعاد گفتمانی این رخداد دامن می‌زد و کانونی بودن آن برای اقتضائات ایدئولوژیکی و مشروعیت‌بخش حکومت پهلوی را نمایان می‌ساخت، شیوه‌ای بود که از آن برای تثبیت خاطرهٔ ساسانیان، به‌ویژه برای معلمان و دانش‌آموزان استفاده می‌شد. در همین زمینه بود که ادارهٔ کل باستان‌شناسی در بخشنامه‌ای برنامهٔ بازدید وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مختلف را مشخص کرد. براساس آیین‌نامهٔ موزه، دانش‌آموزان و استادان و دبیران از پرداخت بهای بلیط معاف بودند (مصطفوی، ۱۳۲۶: ۴۲). براساس بخشنامهٔ موزهٔ ایران باستان، صبح روزهای شنبه تا چهارشنبه ویژهٔ بازدید دانش‌آموزان مدارس بود و دانش‌آموزان و دبیران و فرهنگیان شنبه و چهارشنبه ساعت ۶ تا ۷ بعدازظهر از موزه بازدید می‌کردند (ن.ک. به: بیگدلو، ۱۳۹۸: ۹).

کتاب‌های درسی ابتدایی و بازنمایی نزاع اشکانی- ساسانی در آن

در کتاب‌های درسی ابتدایی طی سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۲۰ش. الگویی از همین گرایش به ساسانیان و زدودن خاطرهٔ اشکانیان به شیوه‌ای منسجم دنبال شد. در سراسر این کتاب‌ها، مؤلفان و نگارندگان دو رویکرد مجزا را همزمان پیش بردند. رویکرد نخست عبارت از نادیده گرفتن و کم‌اعتبار کردن تاریخ اشکانیان و تلاش برای محو دوران طولانی سیطرهٔ آنان بر ایران بود؛ و رویکرد دوم توجهی وسیع، حماسی، پرشور و تفاخرآمیز به تاریخ ساسانیان از زمان روی کار آمدن اردشیر تا آغاز سیطرهٔ اعراب بود. در رویکرد نخست و با هدف کم‌رنگ جلوه دادن میراث اشکانیان در ایران، بر انتساب و گرایش آنان به یونانی‌مآبی تأکید می‌شد و غیرایرانی بودن اشکانیان به مثابه اتهامی بزرگ به صورت مستمر بازتولید می‌گردید؛ امری که حضور آنان در ایران را هم‌ردیفِ دوره‌هایی چون غلبهٔ اسکندر و حضور سلوکیان قرار می‌داد. البته در این میان آنچه مشخص بود اینکه این مؤلفان برای اتخاذ این مواضع تند دربارهٔ اشکانیان، داده‌هایی مستند و روایت‌هایی متقن ارائه نمی‌دادند. روایت آنان از تاریخ اشکانیان، بیش از آنکه برآمده از یک منطق سنجش‌گرانه و همراه با رویکردی انتقادی و متکی بر داده‌های تاریخی باشد، نزاع و ستیزی ایدئولوژیکی بود. بنابراین میراث چهارصدسالهٔ آنان به مثابه یک میان‌پردهٔ غیرایرانی تلقی می‌شد که حد واسطی میان دو دورهٔ طلایی هخامنشیان و ساسانیان به شمار می‌رفت. انقراض آنان به دست ساسانیان نیز صرفاً یک انتقال قدرت مرسوم تلقی نمی‌شد، بلکه پایان یک دورهٔ تاریک و آغاز یک دورهٔ

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]
[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

پرافتخار قلمداد می‌شد. ساسانیان در این روایت نماد رستگاری و نجات ایرانیان بودند که سرانجام فره ایزدی را دوباره تصرف کردند و به دوره‌ای از سیطرهٔ نیروهای غیرایرانی پایان دادند. در اینجا با تکیه بر این دو رویکرد، موقعیت اشکانیان و ساسانیان در کتاب‌های درسی مقطع ابتدایی مورد تأمل قرار گرفته و تلاش شده است دلالت‌های معنادار و اقتضائات ایدئولوژیکی و گفتمانی ویژه‌ای که به نزاعِ اشکانی–ساسانی در این متون دامن می‌زد، بررسی شوند.

اشکانیان در متون درسی ابتدایی

بازخوانی و روایت تاریخ اشکانیان در کتاب‌های درسی ابتدایی، با نوعی تحقیر و نادیده‌انگاری و انکار همراه بود. تاریخ اشکانیان به زعم مورخان، نویسندگان و مؤلفان این کتب درسی، تاریخی سرشار از سرافکندگی، بیگانه‌پرستی، انحرافات اعتقادی و امتزاج با عناصر غیرایرانی قلمداد می‌شد. در برخی دیگر از منابع درسی، پس از ذکر مختصری از تاریخ هخامنشیان، تاریخ دورهٔ اشکانیان به صورت مختصر روایت می‌شد. آنچه در این روایت دربارهٔ اشکانیان اهمیت داشت اینکه در برخی از این متون، تحقیر اشکانیان و صحبت از آنان به عنوان دولتی غیرایرانی، بیگانه و یونانی‌مآب مرسوم بود. بر اساس همین دیدگاه و با توجه به لحن و نوع روایت مندرج در این کتاب‌های درسی، می‌توان تا حدودی علاقهٔ حکومت پهلوی به انتساب حکومتش به ساسانیان را مشاهده کرد؛ مسئله‌ای که اقتضائات مشروعیت‌بخش مهمی داشت و به شکل‌گیری نگرشی تحقیرگرایانه و تخفیف‌گرایانه به اشکانیان می‌انجامید. در کتاب چهارم ابتدایی، ذیل عنوان «اشکانیان» آمده بود: «پس از اسکندر سلطنت ایران نصیب یکی از سردارانش شد که سلوکوس نام داشت. فرزندان سلوکوس در ایران مدتی با نام سلوکیه سلطنت کردند و بساط پادشاهی آنان به دست اشکانیان برچیده شد. سرسلسلهٔ اشکانیان اشک نام داشت. حضرت عیسی – علیه سلام – در زمان سلطنت فرهاد پنجم اشکانی به دنیا آمد» (کتاب چهارم ابتدایی، ۱۳۱۰: ۸۱). بخش دیگری از این روایت، در یکی دیگر از این کتاب‌ها به صورت مختصر به رویارویی‌های اشکانی–رومی اشاره شده است. با وجود این، لحن این روایت فاقد هرگونه تفاخر بود و گویی موفقیت‌های نسبی اشکانیان در برابر رومیان، به پای پادشاهان ایرانی گذاشته نمی‌شد، بلکه این تحولات را انگار دولتی غیرایرانی در برابر رومیان رقم زده بود. «اشکانیان حدود ۵۰۰ سال بر ایران حکومت کردند. نصف این دوره را صرف سرکوب بازماندگان سلوکی کردند و نصف دیگر را به جنگ با رومیان مشغول

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

بودند. پس باید تاریخ این اشکانی را به دو دوره تقسیم کرد. در زمان مهرداد دوم دولت روم از اروپا به آسیا لشکر کشید و از این دوره سروکار اشکانیان با دولت جدید روم بود. این دوره همزمان با قبل و بعد از میلاد مسیح بود. در زمان اشکانیان، ایران و روم بر سر ارمنستان با هم نزاع داشتند و هر یک به بهانه‌ای قصد تصرف آنجا را می‌کردند» (*تاریخ ایران*، ۱۳۰۹: ۱۵).

علی‌رغم این روایت خنثی، شرح پیروزی سورنا در برابر رومیان، یک روایت نادر قلمداد می‌شد که در این کتاب‌ها به صورت مختصر روایت می‌شد. نکتهٔ قابل تأمل اینکه در اینجا سورنا سرداری ایرانی بود که موفقیت وی به پای ایران نوشته می‌شد، نه به پای شاهان اشکانی. این روایت سنخیت چندانی با کلیت روایت‌های موجود در این متون دربارهٔ اشکانیان نداشت. در اینجا انگار تکلیف سورنا به عنوان یک سردار ایرانی، با پادشاهان اشکانی فرق داشت و ذکر نام او به عنوان یک قهرمان ایرانی، بیش از اینکه پاسداشت نام اشکانیان باشد، تداعی‌گر پیروزی ایرانیان بر رومیان بود که در این مورد خاص، الزاماً به پای اشکانیان نوشته نمی‌شد، بلکه صرفاً این سورنا بود که در کانون این روایت قرار می‌گرفت. خلیق رضوی در کتاب دستور املای خودش که برای پایهٔ پنجم ابتدایی نوشته بود، این داستان را نقل کرده بود. هدف از نقل این داستان، بیان روایتی از دلیری‌های سورنا سردار ایرانی و مواجههٔ او با دشمنان ایران بود. «کراسوس از رجال ثلاثه و سرداری متهور و ماهر بود که از جانب سنای روم به حکومت ممالکی در آسیای غربی رسیده بود. پس از مدتی درصدد برآمد ممالک آسیای وسطا را هم همانند اسکندر به زیر سیطره خود درآورد. بنابراین متوجه ایران شد. اُرُد که پادشاهی محتاط و عاقبت‌اندیش بود به وی پیغام داد که زحمت عبث مکش و بدون تحمل خسارت و هزیمت به مقر خود بازگرد. چون دولت ایران به فتح و غلبهٔ خویش مطمئن است. اما کراسوس با کمال رعونت و خشونت گفت که عنقریب جواب شما را در سالوسی خواهم داد. سرانجام کراسوس در نصیبین به دست سپاهیان سورنا سردار شهیر اُرُد مقتول شد و سورنا سر و دست او را بُریده نزد اُرُد فرستاد» (خلیق رضوی، [بی‌تا]: ۱۷). البته این تمجیدهای مختصر و گاه و بیگاه از برخی رخدادهای دوره اشکانی سبب نمی‌شد تا میراث اشکانیان، از دید مؤلفان این متون، میراثی قابل اعتنا یا دارای ارزش روایی مشروعیت‌بخش باشد؛ به همین دلیل بلافاصله پس از نقل پیروزی سورنا بر رومیان، اضافه می‌کردند: «ایرانیان از سلطنت اشکانیان راضی نبودند و دنبال بهانه می‌گشتند تا بنای این سلطنت را بر هم زنند. پایگاه جغرافیایی این روایات نیز ایالت فارس بود. نخستین ولایت از ایران که بر

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

اشکانیان شورید ایالت فارس بود. مرد باهمتی اردشیرنام از این ولایت برخاست و سلسله اشکانی را منقرض کرد و دولتی عظیم تشکیل داد که مایه افتخار ایرانیان است و مانند هخامنشیان است. عاقبت اردشیر بابکان، اردوان پادشاه اشکانی را در دشت هرمزدجان (منطقه خوزستان) سه بار شکست داد و دولت اشکانی بعد از ۴۷۰ سال منقرض گردید» (*تاریخ ایران*، ۱۳۰۹: ۱۵–۱۶).

به‌جز تحولات سیاسی، زمینه‌های فرهنگی و مذهبی مرتبط با اشکانیان نیز به صورت بسیار مختصر در این متون مورد اشاره قرار می‌گرفت. البته در اینجا نیز فرهنگ و مذهب اشکانیان، نازل و منحط قلمداد می‌شد و به زعم این مؤلفان، به دوره‌ای از امتزاج و التقاط فرهنگی و مذهبی میان عنصر پاک ایرانی با عنصر ناپاک بیگانه انجامیده بود. بدین ترتیب، روایتی تخفیف‌گرایانه و از سر بی‌اعتنایی از میراث فرهنگی و مذهبی اشکانی آفریده می‌شد که ارزش روایی چندانی برای کودکان ابتدایی نداشت. «اشکانیان غالبا مردمانی بی‌تربیت و صحراگرد بودند و قسمتی از آنها از چادرنشینی دست کشیده و شهری شده بودند. وضع حکومت آنان نیز استبدادی بود ولی مجلسی داشتند شبیه مجلس شورا که در آن به عزل و نصب حکام می‌پرداختند» (میرزا ابوطالب‌خان، ۱۳۴۱ق: ۲۰). در جای دیگری در همین زمینه آمده بود: «مذهب اشکانیان در ابتدا بت‌پرستی بود. آفتاب و اموات و ستارگان را می‌پرستیدند و بعضی حیوانات را هم ستایش می‌کردند اما چون به سلطنت رسیدند محض دلجویی ایرانیان ظاهر خود را زردشتی اعلام نمودند. لکن ایرانیان اشکانیان را بیگانه می‌دانستند و قلباً از آنان متنفر بودند. علت دیگر رنجش ایرانیان از دولت پارتی این بود که اشکانیان پیرو رسوم یونانیان بودند و خود را دوستدار یونانیان می‌دانستند و به عقاید ایرانیان بی‌اعتنایی می‌کردند. اشکانیان از خود علوم و صنعتی نداشتند چون قومی چادرنشین و صحراگرد بودند و به سبب جنگ بسیار که پیش می‌آمد غالباً در سفر یا اردوگاه می‌زیستند. به شهرنشینی عادت نمی‌کردند و به ساختن عمارت اهمیتی نمی‌دادند. مهارت این قوم در جنگ‌آوری بود. خاصه در تیراندازی و سوارکاری که به این دو در جهان مشهور بودند» (*تاریخ ایران*، ۱۳۰۹: ۱۵–۱۶). همچنین در یکی از تواریخی که برای دانش‌آموزان پایهٔ سوم و چهارم نوشته شده بود، در این زمینه آمده است: «اشکانیان چون وحشی و بت‌پرست بودند و بهره‌ای از تمدن نداشتند، ایرانیان به سلطنت آنان میلی نداشتند و همین‌که دولت آنها رو به ضعف گذاشت، به دست اردشیر بابکان که از فارس برآمده بود، سقوط کردند» (فره‌وشی، ۱۳۴۱: ۱۳).

پس از این اشارهٔ مختصر به تاریخ اشکانیان، تاریخ دورهٔ ساسانیان با جزئیات بیشتری روایت

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

می‌شد. هر اندازه که دورهٔ اشکانیان در این متون با تخفیف و تحقیر روایت می‌شد، روایت تاریخ ساسانیان با لحن حماسی و پرشور انجام می‌شد؛ به‌ویژه آنکه رخداد تأسیس این دولت به دست اردشیر بابکان، مورد توجه خاص این نویسندگان بود. «اردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانیان است که بر اردوان پنجم آخرین شاه اشکانی خروج کرد. در جنگی که بین این دو درگرفت، اردوان کشته شد و سلسله اشکانی منقرض شد. اردشیر در ترویج دین زرتشت و دائر ساختن آتشکده‌های ایران که در زمان اشکانیان رو به خرابی نهاده بودند، کوشش بسیار کرد. وی پادشاهی خردمند بود و از وی سخنانی حکیمانه بر جای مانده است» (کتاب چهارم ابتدایی، ۱۳۱۰: ۹۳).

درواقع، روایت نویسندگان و کاتبان متون درسی از این دورهٔ انتقال، اهمیت ویژه‌ای داشت. آنها تلاش می‌کردند تبار ساسان را به هخامنشیان برسانند و لحظهٔ ظهور او در دربار بابک را به صورتی حماسی و درخشان روایت کنند. این لحظه‌ای بود که ساسان مجدداً پیوستگی خود با هخامنشیان را بازمی‌یافت و بدین ترتیب، دوره‌ای میانه که در آن اشکانیان زمامدار ایران بودند، به عنوان یک میان‌دورهٔ غیرایرانی که می‌بایست افول کند و به پایان برسد تا ایران دوباره به دست ایرانیان برسد، شناسانده می‌شد. کتاب پایهٔ ششم ابتدایی از نظر حجم و فراوانی روایت‌ها و حکایت‌ها دربارهٔ اردشیر، از این منظر منبعی ویژه قلمداد می‌شد. در این کتاب، به صورتی شگفت‌انگیز نقل این روایت‌ها با محوریت اردشیر بابکان، حجم بسیار بالایی از کل کتاب را به خود اختصاص می‌داد. برای فهم لایه‌های روایی این موضوع، محتوای این کتاب با جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار گرفته است. «بابک سه شب پی‌درپی خواب‌های نیکو برای ساسان بدید از جمله چنان دید که ساسان بر پیلی سفید سوار بود و شمشیری در دست داشت و مردم او را نماز می‌بردند و آفرین می‌خواندند. بامداد شب سوم بابک خواب‌گزاران را بخواند و خواب‌های خود بگفت. گفتند آن کس که شهریار به خواب دیده است، خود یا فرزندش پادشاهی بزرگ خواهد شد» (کتاب ششم ابتدایی پسران، ۱۳۱۶: ۵۸). در تداوم انتساب ساسان به هخامنشیان و تزریقِ مشروعیت لازم به جایگاه وی به منظور اقناع عمومی برای برکناری اشکانیان و تأسیس حکومتی جدید، مقدمات لازم برای پردازش روایتی همسو و همدلانه با تأسیس ساسانیان در ایران شکل گرفت. «بابک ساسان را نزد خویش خواند و از گوهر و تبارش پرسید. ساسان گفت اگر مرا به جان زینهار دهی نژاد خویش بگویم. بابک او را امان داد و ساسان نژاد خویش باز گفت. بابک شاد شد و فرمود تا جامه‌های خسروانی پوشانیدند و کاخی آراسته و خواسته‌های

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

فراوان بدو بخشید. پس از چند روز هم دختر خویش را به وی داد. آن دختر پسری آورد و پسر را اردشیر نام نهادند. اردشیر همه گونه هنر بیاموخت و به اندک زمان به دانش و دلاوری بلندآوازه گشت» (کتاب ششم ابتدایی پسران، ۱۳۱۶: ۵۸).

حکایت دیگری که در همین دورهٔ انتقال قدرت از اشکانیان به ساسانیان، در کتاب‌های درسی درج شده بود، داستان رفتن اردشیر نزد اردوان و نمایش برخی شجاعت‌ها و دلیری‌ها توسط اردشیر در دربار اردوان بود. بافت این روایت آمیزه‌ای از نگرش‌های اسطوره‌ای، مشروعیت‌بخش و همدلی‌های قابل تأمل با ظهور ساسانیان را در خود داشت. اردشیر درحالی‌که هنوز سن و سالی نداشت، به دربار اردوان برده می‌شد و در آنجا نشانه‌هایی از ظهور شخصیتی فرهمند و اسطوره‌ای و توانمند از خود نشان می‌داد. «اردوان آوازهٔ دلاوری اردشیر بشنید و به بابک نامه نوشت که وی را به درگاه بفرستد. اردشیر به بارگاه اردوان رفت و اردوان وی را بر کنار تخت خود نشانید و از وی احوال بابک و استخر پرسید و پاسخ‌های نیک بشنید. اردوان فرهنگ و دانش جوان را پسندید و فرمود تا پیوسته ملازم وی و فرزندانش باشد» (کتاب ششم ابتدایی پسران، ۱۳۱۶: ۶۱). در همین زمینه، اردشیر در معیت سپاه و لشکریان و خدم و حشم اردوان، گور هم شکار می‌کرد و تحسین اردوان را بیش از پیش با این کار برمی‌انگیخت و نشانهٔ دیگری از فرهمندی و شکوه سلطانی را به نمایش می‌گذاشت (ن.ک. به: کتاب ششم ابتدایی پسران، ۱۳۱۶: ۹۱). بافت این روایت و جزئیات آن و موقعیت اردشیر و اردوان در آن، تماماً نوعی مقدمه‌چینی برای نشان دادن سیطره و فرهمندی و غلبهٔ اسطورهٔ پادشاهی ساسانیان بر اشکانیان بود. در جای دیگری در تداوم همین روایت، محبوس شدن اردشیر در دربار اردوان، مرگ بابک، گریختن اردشیر از زندان و سرانجام شکست اردوان نقل می‌شد. در اینجا روایت فردوسی از این رخدادها برای کودکان نقل می‌شد (کتاب ششم ابتدایی پسران، ۱۳۱۶: ۹۴). بدین صورت روایتی تقریباً منسجم و کوتاه از دورهٔ انتقال قدرت از اشکانیان به ساسانیان، در این کتب گنجانده می‌شد که محوریت و کانون روایت را اردشیر به خود اختصاص می‌داد و در نقطهٔ مقابل، خوانشی از ضعف و سستی اشکانیان را نیز در خود داشت. حجم این داستان‌ها و روایت‌ها درباره اردشیر و چگونگی به قدرت رسیدن او بسیار زیاد بود. در جای دیگری از همین کتاب ششم ابتدایی، روزهای نخست به قدرت رسیدن اردشیر و نقش وی در تمرکزگرایی سراسری در ایران روایت شده است. این در حالی بود که مقبولیت سراسری اردشیر در جای جایِ ایران و استقبال همه‌جانبه از وی در

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

تمام شهرها، نقطهٔ کانونیِ این روایت بود. درواقع، هدف این بود که اردشیر به مثابه یک قهرمانِ ملی، با محبوبیت و مشروعیت بالا معرفی شود؛ دو مؤلفه‌ای که به زعم این نویسندگان، اشکانیانِ فاقد آن بودند. «چون اردشیر به کنار دریای فارس رسید، مردم از هر طرف روی بدو نهادند» (کتاب ششم ابتدایی پسران، ۱۳۱۶: ۱۵۵).

موقعیت ساسانیان در کتاب‌های درسی ابتدایی

در مقایسه با موقعیت اشکانیان در کتاب‌های درسی این دوره، ساسانیان جایگاه متمایزتری داشتند. بخشی از این جایگاه متمایز البته تا حدودی به فراوانی و حجم بالاتر آگاهی‌های تاریخی دربارهٔ تاریخ ساسانیان نسبت به اشکانیان در تاریخ‌نگاری دورهٔ پهلوی برمی‌گشت. با وجود این، استناد نویسندگان و نگارندگان این متون درسی به همین داده‌های تاریخی ناهمسان دربارهٔ ساسانیان و اشکانیان، تا حدودی نقد تاریخی آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد. با این همه، در آنچه که به تاریخ ساسانیان و آغاز قدرت‌گیری آنها در ایران مربوط می‌شد، سرکوب بقایای اشکانی و به انقیاد درآوردن شهرها و مناطق مختلف ایران با لشکرکشی‌های فراوان، بخش دیگری از داستان ظهور اردشیر بود که در این کتاب‌ها نقل می‌شد. به زعم این مؤلفان، اشکانیان بانیان نوعی سیستم ملوک‌الطوایفی بودند که بیش از هر چیز، نافی یکپارچگی قدرت و تمرکزگرایی آن ذیل فرمان یک شاه مقتدر بود. این روایت آشکارا تأییدی بر نحوهٔ روی کار آمدن رضاشاه در ایران نیز قلمداد می‌شد. بر این اساس، رضاشاه و تلاش وی برای ایجاد نوعی تمرکزگرایی سراسری در ایران، تشابهی عمیق با نحوهٔ ظهور اردشیر ساسانی پیدا می‌کرد. «اردشیر پس از تسخیر تمام بلاد ایران، کارهای بس شگفت کرد تا ملوک‌الطوائف را برانداخت و مملکت را یکسره زیر فرمان آورد. آنگاه به جهانداری مشغول شد و عدل و داد پیشه کرد» (کتاب ششم ابتدایی پسران، ۱۳۱۶: ۱۵۵).

تأکید بر نقش اردشیر در پایان دادن به ناآرامی‌ها و تلاش فزایندهٔ او برای سرکوب مدعیان قدرت در ایران و درانداختن طرحی از یکپارچگی سراسری، اشاره‌های ضمنی مستتر و پراهمیتی در دل این روایت‌ها بود که بیش از هر چیزی تداعی‌کنندهٔ موقعیت رضاشاه در ابتدای قدرت‌گیری تدریجی در ایران و همچنین یادآور نوع مواجههٔ وی با کانون‌های متکثر قدرت در این زمان بود. نقل حکایتی از اردشیر که برای آرام کردن کشور، به یکی از شخصیت‌های مشهور هندوستان

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

متوسل شده بود، فارغ از صحت یا عدم صحت آن از منظر واقعیت تاریخی، خادم همین نگرش‌های مشروعیت‌بخش بود که آگاهانه یا ناآگاهانه، از جانب نویسندگان متون ابتدایی مطرح می‌شد. در این افسانه آمده است که: «کشور ایران بدان‌گونه که اردشیر آرزو داشت آرام نمی‌یافت و هر روز از گوشه‌ای فتنه و آشوبی می‌خواست. اردشیر از اندیشه این کار پیوسته دلتنگ بود. روزی بدستور گفت که چه کنم مملکت آرام گیرد؟ بدو گفتند که در هندوستان مردی دانشمند و ستاره‌شناس است که وی را کید گویند. چاره این کار را می‌بایست از کید جست» (*کارنامه اردشیر بابکان*، ۱۳۴۲: ۲۰۳-۲۰۴). پیشنهاد کید هندی، وصلت اردشیر با یکی از افراد خاندان مهرک نوشزا بود، اما اردشیر آن را نپذیرفت. این خاندان از بازماندگان اشکانی در فارس بودند. «اردشیر از این سخن در خشم شد و گفت محال است دشمن را از کوی به خانه آورم» (کتاب ششم ابتدایی پسران، ۱۳۱۶: ۲۵۰).

به این موارد باید تلاش اردشیر در رسمیت بخشیدن به دین زرتشت را نیز افزود که بعضاً مورد توجه مؤلفان کتب درسی بود. از نگاه این مؤلفان، آنچه اردشیر در زمینهٔ نزدیک کردن دین و دولت انجام داد، رخدادی بنیادین و شایستهٔ یادآوری بود؛ زیرا این امتزاج دین و دولت، تثبیت قدرت ساسانیان را به همراه آورد. در همین زمینه بود که سخنانی نغز و کوتاه از زبان اردشیر نقل می‌شد: «اردشیر بابک که فواید کلمات او در کتب مندرج است و غرایب سخنان او در افواه مکرر است. از آنجمله که می‌گفت مُلک و دین توأمانند که قوام هر یکی بدان دیگری باشد. دین اساس است و ملک عماد و اساس بی عماد پایدار نبُود و گفت که بر سلطان واجب بود که آنچه به صلاح رعیت باشد شعار روزانه خود سازد» (قریب، ۱۳۱۵: ۶۵).

تاریخ جانشینان اردشیر نیز در این کتاب‌ها همواره با روایتی حماسی و اسطوره‌ای و خوب انجام می‌شد و نوعی ستایش یا تفاخر در این روایت قابل مشاهده بود. شاپور فرزند اردشیر «پادشاه رعیت‌نواز و دانش‌پرور بود که در زمان او مردم ایران در آرامش و آسایش زیستند» (میرزا عبدالعظیم‌خان، ۱۳۰۹: ۱۰۱) و شاپور دوم «پادشاهی مقتدر بود که در زمان او عرب‌ها سر به شورش برداشتند. شاپور آنها را سرکوب کرد و فرمان داد تا بر کتف‌های آنان سوراخ زنند» (همو، همان، ۱۰۲). بهرام گور هم پادشاهی دلیر و شجاع روایت می‌شد که در نبردهای داخلی موفق شده بود بر برادر چیره گردد و همچنین ترکان شرق ایران را شکست دهد. علاوه بر این،

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

شادخواری‌ها و شجاعت‌ها و مجالس بزم بهرام گور نیز موضوعات دیگری بودند که به واسطهٔ آن، بهرام گور نیز مانند اجداد خویش، پادشاهی کامران و مقتدر و فرهمند روایت می‌شد. داستان مواجههٔ آن مرد روستایی با بهرام گور هنگام شکار و دزدیدن گوهر قیمتی -که بر پیشانی اسب بهرام آویزان بود- توسط دشتبان روستایی، در زمرهٔ همین حکایت‌ها بود. در پایان این داستان، «بهرام این عمل نکوهیده بدید. از این معنی تغافل کرد و به روی دشتبان نیاورد. چون به درون سپاهیان بازگشت یکی از وزیران متوجه مفقود شدن گوهر پیشانی اسب شد. پادشاه گفت آنکه این گوهر گرانمایه را ربوده است باز نخواهد داد و آنکه دیده است چیزی نخواهد گفت. پس بفرمود که اگر گوهر را نزد کسی دیدند آزارش نرسانند» (همان، ۱۰۵).

درباره یزگرد نیز لحن روایت سرشار از تحسین و تکریم بود. شخصیت یزگرد اول ساسانی به مثابه شاهی آرمانی به تصویر کشیده می‌شد که تمام خصال نیک شاه آرمانی را دارا بود. «این یزدگرد پادشاهی عاقل و شهریاری عادل بود. در محاسن آداب و مَکارم اخلاق دست و طبعی مشفق داشت. مال بپاشیدی و گنج ببخشیدی و از فقر نیندیشیدی. چون جای پدر به مکان او زینت گرفت خلایق از معدلت و احسان او فوائد و منافع زیادت از آنچه تصور داشتند برگرفتند. وی از آن روی به یزدگرد سلیم اشتهار یافته بود که با همگنان سخن به حلم گفتی و قیام به التزام مصالح خلق از سر شفقت نمودی و قواعد نیکو وضع کردی. لاجرم کافه سپاه و جمهور خدم و حشم به دعا و ثنای او یکدل و یکزبان شدند» (قریب، ۱۳۱۵: ۱۳۴).

بر همین اساس، ستایش از خسرو انوشیروان نیز به یکی از پرتکرارترین مضامین در کتب درسی تبدیل شد. مجموعه حکایات و داستان‌هایی که دربارهٔ انوشیروان ساسانی در این کتاب‌ها آمده بود، فارغ از صحت یا اعتبار تاریخی این قصص، در حجمی بسیار وسیع، الگویی از عدالت‌ورزی و پادشاهیِ خوب عرضه می‌کرد که با توجه به گفتمان شاه‌محوریِ دورهٔ پهلوی، دلالت‌های معنایی ویژه‌ای می‌توانست داشته باشد. این رویکرد برای تمام مقاطع ابتدایی صادق بود و برای هر یک به نحوی این تاریخ بازنمایی می‌شد. برای نمونه، برای دانش‌آموزان پایه‌های اول و دوم ابتدایی، در مجموعه‌ای از حکایت‌های ساده، اسطوره انوشیروان عادل به تصویر کشیده می‌شد (ن.ک. به: *بدایة الادب*، برای دانش‌آموزان پایه اول و دوم ابتدایی، ۱۳۳۸ق: ۶۳-۶۴). نمونه‌ای از این حکایت‌ها در کتاب دوم ابتدایی این‌گونه آمده است: «آورده‌اند که انوشیروان عادل در شکارگاهی صیدی کباب می‌کرد. نمک نبود. غلامی به روستا فرستاد تا نمک آرد و بفرمود تا نمک به قیمت بگیرد

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

تا رسمی نشود و دهی خراب نگردد. گفتند از این قَدَر چه خلل زاید؟ گفت بنیاد ظلم در جهان اول اندک بود. هر که آمد بر آن افزود تا بدین جای رسید» (کتاب دوم ابتدایی، ۱۳۱۵: ۱۰۹).

دامنهٔ موضوعی و مضمونی این حکایت‌ها بسیار وسیع بود و از مضمون‌های سیاسی و رویکردهای اقتدارگرایانه در اعمال قدرت تا نکات اخلاقی و نکات حکمت‌آمیز را شامل می‌شد. در جایی از این کتاب‌ها دربارهٔ چگونگی روی کار آمدن انوشیروان آمده بود: «چون افسر شاهی و سریر خسروی به فر و شکوه انوشیروان زیب و بها یافت و عرصه عالم و فضای آفاق از شمول عدل و وفور احسان او روشن گشت بوزرجمهر حکیم را که سرجریده حکمای عصر و بیت‌القصیده وزرای دهر بود حکم وزارت داد و در حفظ قوانین ملک و رسم و آیین آن منصب اعتماد کلی به وفور دانش و رأی و نظر او کرد. انوشیروان نیز همت بر قمع قواعد ظلم و قلع شجره بدعت و تخریب بنیان بَغی مصروف داشت و کلی مجاهدت به کسب حسنات و ارتقای درجات نجات مصروف گردانید» (قریب، ۱۳۱۵: ۳-۴).

گفتنی است یکی از مهم‌ترین مضمون‌های پرتکرار دربارهٔ انوشیروان، مضمون عدالت بود؛ اگرچه پیش از انوشیروان، از شخصیت اردشیر به عنوان پادشاهی دادگر نام برده شده بود. «اردشیر بابکان نخستین پادشاه ساسانی به خردمندی و دانش و حکمت معروف بود. روزی فرزند خود را دید که جامهٔ گرانبها در بر دارد. گفت ای پسر شایستهٔ پادشاهان جامه‌ایست که در هیچ خزانه مانند آن نباشد. لیکن این جامه که تو پوشیده‌ای این گونه نیست و مانند آن پیدا شود. پسر پرسید جامه‌ای که مانند آن هیچ کجا یافت نشود کدام است؟ اردشیر گفت جامهٔ دادگری و نیکوکاری» (کتاب سوم ابتدایی، ۱۳۱۶: ۲۳). با وجود این، انوشیروان بود که الگوی تمام‌عیار عدالت شمرده می‌شد و زمانهٔ او و تحولاتی که پشت سر گذاشته بود، ظرفیت آفرینش قصه‌ها و حکایت‌های فراوانی را به دست می‌داد. «انوشیروان یکی از پادشاهان بزرگ ایران است. اعراب او را کسری نامیده بودند. این پادشاه پیوسته به عدل و داد مشغول بود به همین دلیل وی را انوشیروان عادل لقب دادند. او پادشاهی خردمند بود که در ترویج علم و هنر سعی بلیغ نمود. فضلا و حکما را گرامی می‌داشت و بیشتر وقت خود را به مصاحبت با آنان به سر می‌برد. در زمان وی ایران به منتهی درجه عظمت رسید و ایرانیان بزرگ‌ترین ملت روی زمین شدند. انوشیروان را وزیری خردمند بود که وی را بوزرجمهر نام بود» (ن.ک. به: کتاب چهارم ابتدایی، ۱۳۱۰: ۱۱۹-۱۲۵). همچنین با نشاندن انوشیروان در مرکز روایت‌هایی با مضمون فراست، دادگری، حکمت، شجاعت،

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

بخشندگی، گذشت و اقتدار، الگوی ترسیم‌شده از شاه آرمانی را بیش از پیش پرداخت می‌کردند. «گویند شهریار عادل انوشیروان از غایت رعیت‌پروری و دادگستری می‌خواست که خویشتن از جزئیات احوال رعایا آگاه گردد و خود به فرایض دادخواه برسد. بدین مقصود فرمود تا رسنی از ابریشم ببافتند و جرس‌ها بر آن آویختند و در ساحت سرای ببستند. زان پس هر مظلوم و بی‌پناه و مسکینی که به دادخواهی به دربار سلطان می‌آمد دست در آن رسن زدی و کسری آواز آن جرس شنیدی و داد او بدادی» (میرزا عبدالعظیم‌خان، ۱۳۰۹: ۸۰).

در یکی دیگر از این متون درسی، دربارهٔ انوشیروان آمده بود که در یکی از تفرجگاه‌های شاهی، پیری را آنچنان که باید، مورد التفاط قرار نداد. پیر بر سر راه انوشیروان نشست تا از تفرج بازگشت. «پیر بدو گفت ای خداوند روی زمین امروز را چگونه به پایان رساندی؟ نوشیروان گفت در کمال کامرانی. گفت از هیچ جانب ایران خبری ناموافق به سمع سلطان رسید؟ گفت نه. گفت پس به چه سبب مرا که بر سر راه تو آمدم خوار داشتی؟ نوشیروان پیش نفس خود انصاف بداد که حق با اوست. وی را خلعتی بخشید و عذرها خواست» (همو، همان، ۱۸). در جای دیگری درباره انوشیروان آمده بود: «ائمهٔ تاریخ آورده‌اند که ولادت کسری انوشیروان در شهر اسفراین از مضافات نیشابور بود. چون گوشهٔ شادروان جلالش از اوج افلاک و قبهٔ سماک بگذشت همت بر قمع قواعد ظلم و قلع شجرهٔ بدعت و هدم بنیان طغیان مصروف داشت و عرصهٔ عالم و فضای آفاق را از شمول عدل و احسان روشن و مزین نمود. همت بر نشر علوم و ترویج معارف مصروف نمود و علما از هر دیار و اقطار و اکناف جهان به دربار او رهسپار شدند و مورد عطوفت و لطف قرار گرفتند» (میرزا عبدالعظیم‌خان، ۱۳۵۰ق: ۲۵). در کنار این، گاهی انوشیروان و وزیر او بزرجمهر همچنین الگویی از هنجارها و رفتارهای نُرم و عُرف بودند که می‌شد به مثابه الگویی اخلاقی و فرهنگی به آنها نگریست. «بوزرجمهر هر صبح که به خدمت انوشیروان می‌رسید او را می‌گفت که سحرخیز باش تا کامروا باشی. انوشیروان را این سخن سخت می‌آمد. آن را سرزنش می‌پنداشت و دلتنگ می‌شد. روزی به غلامان خود فرمود تا سحری راه را بر بزرجمهر بگیرند و جامه‌هایش درآورند. سحرگاه غلامان راه را بر بزرگمهر بستند و جامه‌هایش درآوردند. بزرگمهر به خانه بازگشت و جامه‌های دیگر پوشید. به همین دلیل دیرتر به خدمت سلطان رسید. انوشیروان پرسید موجب دیر آمدن چیست؟ گفت در راه تنی چند به من رسیدند و جامه‌هایم کندند. نوشیروان گفت هر بامداد مرا نصیحت می‌کردی که سحرخیز

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]
[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

باش تا کامروا باشی. امروز این آفت به تو از سحرخیزی رسید. بوزرجمهر جواب داد سحرخیز کسانی بودند که پیش از من برخاستند و کامروا شدند» (کتاب سوم ابتدایی، ۱۳۱۶: ۱۱۰). در پایان این قسمت و تا پیش از ذکرِ تاریخ بعد از اسلام، نکاتی دربارهٔ برخی خصلت‌های مرسوم نزد بعضی پادشاهان ایران ذکر می‌شد. «هر یک از پادشاهان ایران چون می‌خواستند از جای برخیزند سخنی می‌گفتند یا حرکتی می‌کردند که حاضران می‌دیدند یا می‌شنیدند و از آن حرکت قصد پادشاه را می‌فهمیدند. اردشیر دست‌های خود را حرکت می‌داد. گشتاسب چشم‌های خود را می‌مالید. یزدجرد می‌گفت شب بشد. بهرام می‌گفت خوش و خرم باشد. شاپور می‌گفت ای آدمی بس است. قباد سر خود را به آسمان بلند می‌کرد. انوشیروان بلند می‌گفت دیدگانتان روشن باد» (کتاب چهارم ابتدایی، ۱۳۱۰: ۱۶۶).

شرح جنگ‌های اولیهٔ ایران با اعراب نیز با تکیهٔ بیشتر بر *شاهنامه* فردوسی نقل می‌شد. در اینجا تلاش می‌شد تا حملهٔ اعراب به ایران فارغ از دیدگاه‌های سعادت‌گرایانهٔ مرسوم روایت شود و در عین حال، بار خشونت‌ورزی و ویرانگرانهٔ این حملات برجسته شود. «یزدگرد که پادشاهی نیکوکار و ایراندوست بود و هر چه در صلاح کار مملکت بکوشید سودی نبخشید و دشمنان از هر طرف به ایران روی آوردند. از جمله عرب‌ها به فرمان عُمر به خاک ایران هجوم آوردند و با ایرانیان جنگ‌ها کردند. نخستین جنگ ایران با عرب‌ها در قادسیه وقوع یافت. پس از شکست ایران در این نبرد، عرب‌ها به سوی همدان عزیمت کردند. سپاهیان ایران در اینجا نیز تاب مقاومت نیاوردند و به هزیمت شدند و اعراب وارد همدان شدند و بی‌رحمانه دست به کشتن و غارت زدند. یزدگرد فرار کرد و بار دیگر لشکری گرد آورد و در نهاوند با عرب‌ها جنگید. در اینجا ایرانیان شجاعانه دست از جان شستند ولی عاقبت شکست خوردند» (کتاب چهارم ابتدایی، ۱۳۱۰: ۱۷۶–۱۷۷). در برخی منابع همچنین با لحنی تحقیرگرایانه نسبت به اعراب سخن گفته می‌شد. «اعراب که ساکنین آن منطقه بیابانی بودند از زمان قدیم قومی بیابانگرد و چادرنشین بودند و به شترچرانی روزگار می‌گذرانیدند. این قوم وحشی تا روزگار ظهور اسلام اهمیت و اعتباری نداشتند و شغل عمدهٔ آنها جنگ‌های سالانه و غارت مسافران بود. مکه از شهرهای مهم این منطقه بود. در این شهر قبیله قریش مسکن داشت. پیغمبر اسلام(ص) از آن طایفه است. دوره قبل از اسلام را که اعراب در ظلمت نادانی و بت‌پرستی بودند عهد جاهلیت می‌نامند» (*تاریخ ایران*، ۱۳۰۹: ۳۰).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

نتیجه‌گیری

در کتب درسی مقطع ابتدایی طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ش، روایتی از تاریخ ایران در دورهٔ باستان آفریده شد که از یک طرف، درصدد فراموشی خاطرهٔ اشکانی و زدودن یاد و میراث آنان در ایران برآمد و از جانب دیگر، در پی ارائه روایتی رستگارانه و نجات‌بخش از ظهور ساسانیان در ایران بود. مؤلفان این متون تاریخی تلاش می‌کردند دانش‌آموزان مقاطع ابتدایی را در معرض روایتی از تاریخ باستانی ایران قرار دهند که در آن، تنها می‌شد به میراث ساسانی و هخامنشی تفاخر کرد و نه به میراث اشکانیان. از منظر گفتمانی، ظهور این روایت تحت تأثیر به قدرت رسیدن رضاشاه و برآمدن گفتمان ملی‌گرایی ناسیونالیستی و باستان‌گرایی شاه‌محور قرار گرفت. تحت تأثیر این اقتضائات، تاریخ اشکانیان در ایران را به دلیل قلمداد کردن آنان به مثابه عناصر غیرایرانی، به گونه‌ای تاریک و مختصر روایت کردند. ادعاهای این مؤلفان دربارهٔ این میراث اشکانی، هیچ‌گاه مستند به واقعیت‌های تاریخی و منابع دست اول نبود، اما تحت تأثیر گرایش‌های ایدئولوژیکی، میراث اشکانیان را نادیده گرفتند و آن را به مثابه میان‌پرده‌ای غیرایرانی بین دو دورهٔ هخامنشی و ساسانیان قلمداد کردند. علاوه بر این، فرهنگ و مذهب اشکانی را نیز التقاطی از میراث یونانی و رومی پنداشتند که سبب امتزاج عنصر ایرانی با عنصر غیرایرانی شده بود. در نقطهٔ مقابل این روایت، این مؤلفان روایتی حماسی، تفاخرآمیز و پرشور از تاریخ ساسانیان و ظهور آنان در ایران به دست دادند؛ روایتی که از چشمِ این مؤلفان، ساسانیان را به عنوان نیروهایی رهایی‌بخش می‌نشاند و مجدداً خاطرهٔ هخامنشیان در ایران را احیا می‌کرد. در این روایت، از اردشیر تا سقوط ساسانیان توسط اعراب، تقریباً تمام شاهان ساسانی ستایش می‌شدند و از آنان به عنوان الگوهایی تمام و کمال از شاه آرمانی نام برده می‌شد.

منابع و مآخذ

- افسر، کرامت‌الله [بی‌تا]، *پاسداری از آثار باستانی در عصر پهلوی*، تهران: [بی‌نا].
- *بدایة الادب* (۱۳۳۸ق)، برای دانش‌آموزان پایه اول و دوم ابتدایی، تهران: [بی‌نا].
- بیگدلو، رضا (۱۳۹۸)، «کارکرد نهاد موزهٔ ایران باستان در اندیشه دولت- ملت دوره پهلوی»، *پژوهش‌های تاریخی*، ش۴۲، صص۹۹-۱۱۷. https://doi.org/10.22108/JHR.2019.116596.1697
- *تاریخ ایران (برای تدریس در سال پنجم و ششم ابتدایی)* (۱۳۰۹ش)، تهران: وزارت معارف.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

- *سالنامه احصائیه (برنامه درسی ذکور و اناث ابتدایی)* (۱۳۰۶ش)، تهران: وزارت معارف و اوقاف، مطبعه روشنایی.
- سی و چهارمین جلسه شورای عالی معارف، ۲۷ مهرماه ۱۳۰۴ش.
- حامدی، زهرا (۱۳۹۵)، *مبانی ایدئولوژی حاکمیت و تأثیر آن بر متون و مواد درسی در عصر پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- خلیق رضوی، سید محسن [بی‌تا]، *دستور املا؛* برای استفاده دانش‌آموزان دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، تهران: چاپ مظاهری.
- میرزا عبدالعظیم‌خان (۱۳۰۹ش)، *فرائد الادب (در نظم و نثر؛ منتخب برای پایه چهارم ابتدایی)*، تهران: مطبعه اخوان کتابچی.
- ..... (۱۳۵۰ق)، *فرائد الادب؛ ویژه پایه چهارم دبستان*، تهران: مطبعه امید.
- *کارنامه اردشیر بابکان* (۱۳۴۲) به اهتمام صادق هدایت، تهران: امیرکبیر.
- کتاب دوم ابتدایی (۱۳۱۵ش)، تألیف شده از طرف وزارت معارف، تهران: [بی‌نا].
- کتاب سوم ابتدایی (۱۳۱۶ش)، تألیف شده از طرف وزارت معارف، تهران: شرکت چاپخانه فرهنگ ایران.
- کتاب چهارم ابتدایی (۱۳۱۰ش)، تألیف شده از طرف وزارت معارف، تهران: مطبعه روشنایی.
- کتاب ششم ابتدایی پسران (۱۳۱۶ش)، تألیف شده از طرف وزارت معارف، تهران: شرکت مطبوعات.
- فره‌وشی، علیمحمد (۱۳۴۱ق)، *تاریخ مختصر ایران؛ مخصوص سال سوم و چهارم ابتدایی*، تهران: کتابخانه ایران.
- قریب، عبدالرحیم (۱۳۱۵)، *املای قریب*، تهران: [بی‌نا].
- مصطفوی، محمدتقی (۱۳۲۶)، «تاریخچه موزه ایران باستان»، *مجلهٔ تعلیم و تربیت*، ش۲۲، صص۴۱-۴۲.
- میرزا ابوطالب‌خان (۱۳۴۱ق)، *تاریخ مختصر عالم برای سال پنجم و ششم ابتدایی*، تهران: کتابخانه سعادت.
- هلوینگ، باربارا و پاتریسیا رحیمی‌پور (۱۳۹۵)، *تاریخچه نیم قرن حضور باستان‌شناسان آلمانی در ایران*، ترجمهٔ حمید فهیمی، تهران: موزه ملی ایران.

List of Sources with English handwriting

- Abdul azimk̲ān, Mirzā (1309), the first course of Fariduladab: in selected prose and poetry for the fourth grade of elementary school, Tehrān: Čāpe ak̲avān-e Ketābchi. **[In Persian]**
- Abdul azimk̲ān, Mirzā (1350), Fariduladab Especially for the fourth grade of primary school, Tehrān: Čāpe Omid. **[In Persian]**
- Afsar, Kerāmatullah (Nd), Protection of ancient works in the Pahlavi era, Tehrān: [n.p.]. **[In Persian]**
- Bedayatuladab (1338) For first and second grade students, Tehrān: [n.p.]. **[In Persian]**

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]

- Bigdellu,Rezā, (2018), the function of the institution of the Museum of Ancient Iran in the idea of the nation-state of the Pahlavi period, Pažūhešhā-ye Tārīk̲i, Issue42,pp.99-107. https://doi.org/10.22108/JHR.2019.116596.1697 **[In Persian]**
- Faravašī, Alī Moḥammad (1341), A brief history of Iran: for the third and fourth year of elementary school, Tehrān: Iran Library. **[In Persian]**
- Hāmedi, Zahrā (2016), the foundations of the ideology of sovereignty and its impact on texts and teaching materials in the first Pahlavi era, Tehrān: Našre Tārīk̲-e Iran. **[In Persian]**
- Helving, Bārbārā and Pātriciā Rahimipoor (2015), The history of half a century of presence of German archaeologists in Iran, Translated by Hamid Fahimi, Tehrān: Mūze-ye Meli Iran. **[In Persian]**
- K̲aliq Razavi, Seyyed Mohsen (Nd), Spelling instructions, for the use of elementary and high school students, Tehrān, Čāpe Mazāherī. **[In Persian]**
- K̲ārnāme-ye Ardešir-e Bābakān (1342), by Sādeq Hedāyat, Tehrān: Amīr Kabīr. **[In Persian]**
- Mirzā Abūl-Tālebk̲ān, Mirzā (1341), Tārīk̲-e Mok̲tasar-e ālam for the fifth and sixth year of primary school, Tehrān: saādat i Lībrary. **[In Persian]**
- Mustafavi, Moḥammad Taqī (1326), History of the Museum of Ancient Iran, T'alim va Tarbiyat, Issue22, pp41-42. **[In Persian]**
- Qarib, Abū- Al-rahim (1315), Qarib spelling, Tehrān: [n.p.]. **[In Persian]**
- Sāl name-ye Ehsāe-ye (Primary school curriculum for boys and girls)(1306)), Tehrān: Vezārat-e Maāref va Oqāf, Rušanāe. **[In Persian]**
- Tārīk̲-e Iran to teach in the fifth and sixth year of primary school (1309), Tehrān: Vezārat-e Maāref. **[In Persian]**
- The 34th session of the Supreme Council of Education, October 27, 1304. **[In Persian]**
- The second elementary book (1315), compiled by the Ministry of Education (Vezārat-e Maāref) Tehrān: [n.p.]. **[In Persian]**
- The third elementary book (1316), compiled by the Ministry of Education (Vezārat-e Maāref) Tehrān: Čāpk̲āne-ye Farhange Iran Company. **[In Persian]**
- The fourth elementary book (1310), compiled by the Ministry of Education, (Vezārat-e Maāref) Tehrān: : Čāpe Rušanāee. **[In Persian]**
- The sixth elementary school book for boys (1316), compiled by the Ministry of Education (Vezārat-e Maāref) Tehrān: Matbuāt Company. **[In Persian]**

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.61186/pte.15.59.2]